

افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نپاشد تن من مباد بدین بوم و بر زنده یک تن مباد
همه سر به سر تن به کشتن دهیم از آن به که کشور به دشمن دهیم

www.afgazad.com

afgazad@gmail.com

Political

سیاسی

موسوی
۲۵ اپریل ۲۰۱۶

باجخواهی "اردوخان" ۳

شوونیزم عظمت طلبانه ملیت ترک:

در دو قسمت قبلی دیدیم که چگونه "اردوخان" در پناه و استفاده از آبخور گندیده مرداب "اسلام سیاسی" می خواهد برای خود مقامی بالاتر از انسانی که اعمالش می باید مورد ارزیابی و نقد قرار گیرد، دست و پا کند، در این قسمت خواهیم کوشید تا با اختصار هرچه بیشتر، شوونیزم عظمت طلبانه ملیت ترک را، که "اردوخان" با اتکاء به آن جمهوری ترکیه را به زندان، شکنجه گاه و قتلگاه اقلیت های ملی مبدل ساخته است، از نظر بگذرانیم، تا هرچه زودتر هدفی را که نگارش این نوشته، تعقیب می نماید، در دیدرس خوانندگان گرانقدر پورتال، قرار گرفته بتواند. همانطوری که تاریخ نشان داده است، تقریباً در درازنای تاریخ فقط با اندکی تفاوت در حدت و شدت قضیه، در تمام کشور هایی که مردم آن از ملیت های مختلف نژادی، زبانی، قومی و مذهبی تشکیل یافته اند و به اصطلاح جغرافیائی "کثیر المله" و با تعریف زیبای استاد سخن آقای "معروفی" حیثیت "گلستان اقوام" را دارند، ملیت های حاکم که به جز برخی استثناء ها، ملیت اکثریت و یا مدعی اکثریت اند، بر ملیت های دیگر ستم روا می دارند، ستمی که بر تمام ابعاد زندگانی ملیت تحت ستم گسترش یافته، حد اقل هدف اعمال ستم، سلب هویت کامل ملیت تحت ستم و حد اکثر آن، حذف فزیکی و نابود سازی ملیتهای تحت ستم می باشد.

هنگامی که ترکیه جدید در ۱۹۲۲ به وسیله ترکهای جوان پایه ریزی شد، با آن که بعد از تکه پارچه شدن امپراتوری عثمانی به صد ها میلیون انسان از قید ستم حاکمیت ترکها که به نحوی چیزی شبیه ستم ملی امپریالیستی را می رساند، رهائی یافتند، مگر در داخل محدوده جغرافیائی ترکیه جدید، باز هم اقلیت های ملی، زبانی و مذهبی باقی ماندند. اقلیت هایی چون کردها، علوی ها و ارمنی ها.

دولت ترکیه جدید با آن که حین شکل دم از سکولاریزم و حاکمیت تمامی مردم می زد، مگر تاریخ نشان داد که از همان آغاز ایجاد آن حاکمیت، ملیت ترک که خود را اکثریت و در نتیجه حاکم بر سرنوشت کشور و باشندگان آن می دانست، نه تنها در مواجهه با اقلیت های ملی و اقلیت مذهبی، از موضع برادرانه و مساویانه برخورد نکرد، بلکه در حد توان کوشید تا با اعمال سیاست های گوناگون از حذف فزیکی گرفته تا اجبار به فرار آنها، از به هم زدن ترکیب

نفوسی یک منطقه تا اختلاط ناخواسته و اجباری نفوسی به نفع ملیت ترک* حاکمیت بلامنازع ملیت حاکم را بر سایر ملیت ها تعمیم ببخشد.

این سیاست در درازنای قرن بیست که زمانی با شدت بیشتر اعمال می شد و زمانی هم در تعمیم آن از شدت و حدت کمتری کار گرفته می شد، الی اواخر قرن ۲۰ که سازمان کارگران کردستان پای به عرصه وجود گذاشت، هر چند هیچ گاهی مبرا از خونریزی خلقها نبود، مگر باز هم از آن جایی که به صورت عمده زمامداران آن زمان ترکیه، همه خود را سکولار دانسته، دین را از دولت جدا می دانستند، بیشتر اقلیت ملی کرد را شامل می شد و اقلیت های مذهبی علوی و ارمنی، آماج حملات دولت ترکیه قرار نمی گرفت.

در اواخر قرن بیست به خصوص در جریان و بعد از اضمحلال و فروپاشی سوسیال امپریالیزم شوروی آنروز، که غرب به زعم خودش با "کمر بند سبز" به جنگ علیه "کمونیسم" اشتغال داشت، به موازات آن که دیو "اسلام سیاسی" از بوتل جادویی اعصار سر بیرون نموده، خواست به مثابه قدامه لشکر امپریالیزم خلقهای منطقه را آماده استیلای کامل روابط استعماری بسازد، جنبش های ضد امپریالیستی و ضد "ستم ملی" به نحوی با هم در پیوند قرار گرفته، در جایی موافق با حرکت پیشرونده تاریخ که می باید تضعیف امپریالیزم را در قفاء داشته باشد و در جای دیگر مخالف با حرکت پیشرونده تاریخ و در جهت تقویت مناسبات استعماری که ماحصلی به جز بسط نفوذ امپریالیزم نمی تواند داشته باشد، نیز وارد عرصه مبارزات مرگ و زندگی گردیدند.

در همین جای بی مناسبت نیست بیفزائیم، اضمحلال و فروپاشی سوسیال امپریالیزم شوروی و ناتوانی روسیه بعد از شوروی در حفظ و نگهداری مناطق مربوط به خودش و ساحه نفوذش، باعث گردید تا امپریالیزم جهانی به سرکردگی امپریالیزم جنایتگستر امریکا، اشتباهی سیری ناپذیرش را در بسط و توسعه مناطق نفوذ تا حدی علنی ساخته، متناسب با ساختار های قومی- نژادی، اقتصادی، سیاسی، اجتماعی و فرهنگی مناطق جدید، چوکره های امپریالیستی اش را به انجام وظایف جدیدی بگمارد.

از آن جمله خلاف اروپای شرقی که جهت ایجاد پایه های نفوذ بین آنها، نه نیاز به اسلام احساس می شد و نه هم نیاز به تعلق نژادی خاصی و می شد آنها را با جادوی بازار آزاد در دام افگند که همان طور هم شد، در قسمت مجموع کشور های آسیای مرکزی که خود را از شوروی سابق جدا نموده بودند، قضیه از اساس متفاوت بود. در این کشور ها، از یک جانب اسلام نمائی و اسلام گرایی می توانست بازار گرم و پر رونقی داشته باشد و از طرف دیگر معیار عقب مانده تعلق نژادی خر امپریالیزم را از پل سلطه بر آن کشور ها به سلامت عبور دهد.

در چنین حالتیست که ترکیه "سکولار" و اردوی محافظ "سکولاریزم ترک" که طی بیش از ۷۰ سال به هر بهانه ای، کودتا نموده، اراده خود را بر مردم اعمال داشته بود، به یک باره در سکوت فرو رفته، تمام دست درازی های اخوان بر سکولاریزم را که نخست از جانب "نجم الدین اربکان" و بعد تر "اردوخان" و باندش صورت پذیرفت، نادیده و ناشنیده گرفتند.

این سکوت اردوی ترکیه در مقابل نفوذ روز افزون اخوانیت بر آن کشور، هر چند برای آنانی که نمی توانند به قضایا عمیق نظر اندازند، تعجب آور و دور از انتظار بود، مگر برای آنانی که تحولات منطقه و جهان را در یک پیوند دیالکتیکی بررسی می نمایند، نه تنها چیز تازه ای نبود، بلکه پنجره ای بود که از ورای آن می شد ستراتیژی منطقه ئی امپریالیزم را در منطقه به درستی مشاهده کرد.

ستراتیژی همسوئی "اسلام سیاسی" با "پان ترکیزم" و در کل "نژاد گرایی"!

کاملاً روشن بود که برای برآورده ساختن چنین هدفی نه اردوی ترکیه با تمام تعهداتش به امپریالیزم ابزار مؤثر و مفیدی بود و نه هم شخصیت های به اصطلاح سکولار ترک. زیرا آنها جهت تحمیل خلقهای آسیای میانه و آنها را در چنبر سلطه امپریالیزم در آوردن، چیزی نداشتند تا پیشکش نمایند.

گذشته از این عامل، موج اسلام نمائی که به وسیله "جمهوری اسلامی ایران" در منطقه ایجاد شده و با مصرف میلیارد ها دالر، آرزوی سلطه بر آن مناطق را در ذهن فرسوده و بیمار آخوند های حاکم بر ایران به وجود آورده بود، با در نظر داشت جذبات ظاهری اسلامگرایی برخاسته از پیروزی خلق افغانستان بر سوسیال امپریالیزم شوروی و مصادره تمام دستاورد های خلق ما به نفع "اسلام سیاسی"، امپریالیزم غرب و در رأس آن امپریالیزم جنایتگستر امریکا را بر آن داشت، تا جهت تحقق ستراتیژی جدیدش، ترکیه و آن نیروهائی را در ترکیه بر سریر قدرت برساند که هم پاسخگوی هیاهوی "اسلامگرایی" باشد و هم از لحاظ قومی و نژادی نقبی در داخل مردم منطقه زده بتواند.

با در نظر داشت چنین حقیقتی است که می بینیم، نخست "اربکان" و بعد تر "اردوخان" از جانب امپریالیزم وظیفه می گیرند تا جهت تحقق اهداف امپریالیزم روی صحنه بیایند.

با تأسف در اکثر تحلیل هائی که اینجا و آنجا از حاکمیت "اسلام سیاسی" در ترکیه صحبت به عمل می آید، می بینیم که تحلیلگران به جای آن که ترکیه را به مثابه یک مهره کلیدی امپریالیزم غرب، در جهت ایجاد و بسط سلطه سرمایه های امپریالیستی در منطقه ببینند، آن کشور را از کلیت ستراتیژی غرب جدا دیده، در تحلیل وقایع هم خود به بیراهه می روند و هم خوانندگان شان را به بیراهه می کشانند. چنین تحلیل گرانی نمی توانند ببینند که "اردوخان" و باندش نه به وسیله مردم و رأی برآمده از صندوق ها، بلکه به وسیله "ناتو" - نظامی و رسانه ای - به قدرت رسیده اند تا قوای ناتو را به مانند غرب روسیه، از جنوب و شرق نیز با آن کشور هم سرحد بسازد. با درک همین ویژگی است که "اردوخان" بر غرب افاده می فروشد و باج می گیرد، زیرا می داند که در مقطع کنونی، نوکر و بدیلی کار آمد تر و بهتر از وی برای غرب، در منطقه وجود ندارد.

در چنین فضائی است که از یک جانب "حزب کارگران کردستان" به وجود می آید و از جانب دیگر بعد از سرنگونی "اربکان" و ممنوع شدن حزبش که به حیث پدر معنوی "اردوخان" شناخته می شد، یک دهه بعد تر حزب "عدالت و توسعه" تحت رهبری سه شخصیت اولترا "ترک-مسلمان" یعنی "عبدالله گل، رجب طیب اردوخان و داوود اوغلو" عرض اندام می نماید.

ایجاد این احزاب که هریک در پاسخ به نیاز بخشی از مردم و سرمایه ترکیه عرض اندام نمودند، از همان آغاز ایجاد می توانست مؤید تشدید و حدت تضاد های طبقاتی و ملی در داخل ترکیه باشد. در همان زمان می شد پیشبینی نمود، که هرگاه قدرت حاکم در وجود حزب "عدالت و توسعه" و رهبری آن حزب نخواهند، مشکلات ملی را به اساس احترام قایل شدن به "حق تعیین سرنوشت" ملل حل نمایند، ملیت کرد ابزار مبارزاتی لازم را در وجود "حزب کارگران کردستان" جهت حصول آن حق در اختیار دارد و می تواند در صورت تشدید تضاد ها، جواب حذف فیزیکی را با حذف متقابل بدهد.

در چنین فضای سیاسی است که در آغاز قرن ۲۱، حزب "عدالت و توسعه"، با تکیه بر شعار های مردمگرایانه، توأم با تبلیغ ایجاد چنان مناسبات اقتصادی که ترکیه را به "المان" مبدل ساخته، "رفاه" را همگانی بسازد، قدرت کامل را به دست می آورد. "اردوخان" که قبلاً راجع به آبشخور اعتقادی اش صحبت نمودیم و گفتیم که مرداب "اسلام سیاسی" بود، به مانند تمام معتقدان به "اسلام سیاسی" که سیاست را نه به معنای خدمت به مردم بلکه به معنای فریب مردم فهمیده اند و در "مذهب" شان "خدعه" و "مکر" به مثابه "صفات الهی" شناخته شده است، در آغاز رسیدن به حاکمیت

با تعقیب سیاست مهارنمودن اردوی ترکیه، کوشید زیر نام تلاش به خاطر رسیدن به یک صلح با اقلیت های ملی، مذهبی، از یک جانب اردوی آن کشور را در جهت حفظ قدرت خود و حزبش "دگر سازی" نماید و از طرف دیگر برای دولتش با خریدن بخش هایی از منسوبین اقلیت های ملی- مذهبی، پایه مادی مستحکمتری جست و جو نماید.

در چنین زمانیست، که می بینیم "اردوخان" ضمن جذب سرمایه های امپریالیستی در ترکیه، نه تنها در همه جای می خواهد خود را بزرگترین مصلح اجتماعی جهان اسلام وانمود ساخته، موجودیت اختلاف "ملیتی" را در شأن اسلام نداند، بلکه جهت رفع ضرورت های منطقه ئی، به اجازه ارباب تظاهر به تقابل با اسرائیل را نیز پیشه نموده در حدی که برایش مجاز بود، صدایش را علیه اسرائیل نیز بلند نمود.

همزمان با کسب موفقیت های چندی در تعمیم این نمایش، و رشد اقتصادی معینی که در کل اقتصاد ترکیه بدان دست یافت، "اردوخان" و حزبش که حمایت ارباب قدرت را در قفاء احساس می نمودند، با اجرای شعبده بازی های چندی بین "اسلام سیاسی" و "برتری نژادی ترکها"، حزب "عدالت و توسعه" و شخص "اردوخان" و "داوود اوغلو" پذیرفتند که می باید به نمایندگی از امپریالیزم در هر جایی که یک نفر ترک نژاد وجود دارد و یا هم یک مسلمان، آنها به قیومیت آنها صدا بلند نمایند.

به همین منظور "بهار عرب" که در واقع می تواند به "ترکیه سازی" کشور های عربی و شمال افریقا نیز تعبیر شود، که از جانب امپریالیزم امریکا و شرکاء با سوءاستفاده از خیزش های مردمی به راه انداخته شد، فرصتی بود برای "اردوخان" و باندش تا خود را هرچه بیشتر نمایان ساخته، از موضع قدامت لشکر ناتو، به هر سو تاخت و تاز آغاز نمایند.

در این که آیا "اردوخان" خود چنین تصمیمی گرفته و داوطلبانه به مثابه قدامت لشکر ناتو پای به میدان گذاشته است و یا این که سرنوشت افرادی چون "ذوالفقار علی بوتو"، "اردوخان" را وادار نموده تا در قتلگاهی که به وسیله امپریالیزم امریکا و شرکاء در منطقه به وجود آمده، به مثابه یکی از جلادان ایفای نقش نماید، هیچ تغییری را در حکم تاریخ مبتنی بر جنایتکار دانستن "اردوخان" باعث نمی گردد.

ادامه دارد

پینوشت:

*- وقتی بین سالهای ۱۹۸۰ الی ۱۹۸۹، ترکها زیر عنوان حمایت از مقاومت افغانستان علیه سوسیال امپریالیزم شوروی آنروز در آغاز با خلفیه "قزل ایاق" ۴۰۰ خانواده و بعد ها به هزاران فامیل "ترکنژاد" دیگر را از پاکستان و ایران به ترکیه انتقال دادند، به صورت عمده دو هدف اساسی ذیل را تعقیب می نمودند:

- ۱- اسکان آنها در مناطق کرد نشین، به غرض به هم زدن ترکیب نفوسی آن مناطق علیه کردها.
- ۲- انتقال صنعت "قالین بافی" از شمال افغانستان به ترکیه. کاری که بعد ها دولت پاکستان نیز رویدست گرفته، به کمک غرب و صد ها "انجو"، این شاخصه تولیدی کشور ما را ربوده در دراز مدت بزرگترین ضربت را بر اقتصاد کشور ما که بدون آنها به اساس جنگ ویران شده بود، وارد نمودند.

موسوی